

نمایشنامه « حکایت ماه دولت »

نوشته ی پژمان شاهوردی

هر جا که عده ایی را بتوان دور هم جمع کرد-میرزا صغیر شال ماه دولت را گرفته و به زور می کشد.

میرزا صغیر: راه بیفت دختر. // او را می کشد // این تو بمیری از اون تو بمیری ها نیست. نیای به زور می برمت.

ماه دولت: خجیات می کشم آقا

میرزا صغیر: آخه این که نشد کار، صبح تا شب خودتو حبس کنی توی اتاق و قالی بیافی. بیا بریم عروسی پسر کد خداست. همه آبادی اونجان. الان همه دارن میزنند و میرقصند

ماه دولت: روم نمیشه. میترسم بهم بخندند.

میرزا صغیر: برای چی بهت بخندند. توی این آبادی وقت عروسی، موندن توی خونه شگون نداره. بچه ات یا کچل میشه یا قیچ

ماه دولت: آقا، تو شوهرش رو گیر بیار، بزار بچه من کچل بشه. میرم براش مو میکارم. الان مشکل اصلی شوهره آقا
میرزا صغیر: الله اکبر. گفتی کباب و کردی کبابم. آخه یکی نیست به ایی پسرای آبادی بگه ای بچه چشه که سراغش
نمیای

دماغ درازه؟ پوستش سیاه. ابروها کلفت

ماه دولت: یعنی من اینجوری که تو گفتی نیستم؟

میرزا صغیر: نه که نیستی

ماه دولت: // گریه // چرا هستم

میرزا صغیر: نیستی دخترم. اصلا میخای از این جماعت پیرسیم تا خیالت راحت بشه.

// میرزا صغیر رو به مردم می کند و از آنها سوال می پرسد //

میرزا صغیر: ببخشید خانوم این دختر، سیاهه؟ دماغش درازه؟

مرد:-

میرزا صغیر: ببخشید خانوم این دختر مثل قرص ماه شب چهارده نیست؟

زن:-

میرزا صغیر: ببخشید حاج آقا اگه شما یه پسر شاخ شمشاد داشتی، میوردیش خواستگاری دختر من یا نه؟ // به مرد اشاره می کند که بگوید آره

مرد: آره

// این سوال را از تعدادی از کسانی که دور ایستاده اند می پرسد. ما نمی دانیم جوابشان چیست //

میرزا صغیر: بفرما // به دختر // می بینی تو نه تنها عیب نداری بلکه این همه خاطر خواه داری

ماه دولت: ولی من سیاهم آقا .

میرزا صغیر: از دختر غلام که بدتر نیستی. نه توری بردش عروسی کیخا سمور دستمال چوکه گیر افتاد جلو پاش و بختش باز شد

ماه دولت: من از این شانس ها ندارم آقا

میرزا صغیر: انشاالله که دستمال این عروسی قسمت تو میشه و بخت مثل بخت زلیخا باز میشه راه بیفت تا بریم

ماه دولت: راست می گی آقا

میرزا صغیر: تو تا حالا به دروغ ا من شنفتی

ماه دولت: آره یادته گفتمی به ما سبد کالا تعلق نمی گیره ولی بعد مش احمد گفت سبد کالا رو گرفته و آورده فروخته به من

میرزا صغیر: اون به دروغ مصلحتی بود گیس بریده. حالا راه بیفت تا دیر نشده بریم عروسی. از شام جا می مونیم ها. تا من خر رو از پارکینگ در میارم توام راه بیفت

ماه دولت: باشه آقا جون

// صدای ساز و دهل و نواختن یک موسیقی محلی به گوش می رسد. عده ایی سینی های بزرگ به سر دارند به وسط میدان می آیند و میزقصد بعد از آن یکی از اهالی، مردمی را که دور ایستاده اند به وسط می کشاند و با آنها می رقصند در این میان ماه دولت در کنار ایستاده و تماشا می کند و مثل دیگران دست می زند. ناگهان شالی که در دست چوکه گیران است به وسط میدان می افتد، گل بانو می دود و شال را بلند می کند. صدای ساز تمام می شود و رقصندگان پراکنده می شوند.. ماه دولت باقی مانده با شال //

ماه دولت: خدایا بلاخره ببه آرزوم رسیدم. شال گیر من افتاد. دیگه دوران بد بی شوهری تموم شد. من مطمئنم که چراغعلی با اسب بالدار به سراغ من میاد

// دودی صحنه را پر می کند. چراغعلی سوار بر غاطری {عروسک های تو رو} وارد میدان می شود.

چراغ: ماه دولت، کجایی سلطان بااانو

ماه دولت: بلاخره آمدی سلطانم. خوت هستی؟

چراغ: مگر کوری؟ نمی بینی مرا به این نره خری روبرویت استاده ام؟

ماه دولت: ای وای چراغ جان؟ چشم هایم به در خیره شد از درد بی شوهری. صدیقه و صنوبر و اعظم و بتول و صغری

شوهر کردند حتی سکیه هم عازم کلبه ی شوی شد اما من بخت برگشته ترشیدم در خانه پدر

چراغ: پدر؟

ماه دولت: آری همان میرزا صغیر را می گویم

چراغ: باور کن راه را گم کرده بودم که دیر آمدم. ولی آمدم

ماه دولت: می دانستم سرآخر روزی فرا می رسد که با اسب سفید به سراغم می آیی // به غاطر نگاه می کند // ای داد

برمن. چراغ، این که اسب سفید نیست. این غاطر خاکستری است. در ضمن گویا پای چپش نیز چلاغ می باشد

چراغ: من که در بیس فوک به تو گفته بودم که اسب را فروخته ام وبا آن این غاطر اسپرت را گرفته ام دل داده جان.

ماه دولت: بیس فوک. او دیگر کیست؟

چراغ: مگر تو دل داده نیستی. دیشب سات ۳ اَدِت کردم. ساپورت مشکى؟

ماه دولت: نه بابا من ماه دولت شقشقانی ام. فرزند میرزا صغیر رعیت معروف آبادی جن بُلاغ

چراغ: ای بابا ببخشید همشیره. من با یکی دیگه قرار دارم که ساپورت مخملی به پایش بود.. گویا مسیر را اشتباهی

آمده ام. بدرود.

ماه دولت: خوب منم ساپورت برایت می پوشم

چراغ: نه من هم او را می خواهم. بدرود

ماه دولت: خبر مرگت را برایم بیاورند. اینم از شانس بد ماست که در رویا هم به شوهر نمی رسیم.

// چراغ با غاطر می رود و بعد از آن پدر وارد میدان میشود //

ماه دولت: چراغ.....چراغ.....

میرزا صغیر: چراغ کیه. هوووووی // با لگد به ماه دولت می زند و او به یکباره از خواب می پرد //

ماه دولت: آقا تویی. داشتم خواب می دیدم. شما یه نفر رو با یه غاطر خاکستری ندیدی که رد بشه؟

میرزا صغیر: غاطر کجا بود؟ بلند شو این خونه رو یه جا رو بزن

ماه دولت: باشه آقا // بلند می شود و با یک جاروی دستی شروع به جارو کردن اتاق می کند //

میرزا صغیر: از اون موقعی که شال عروسی گیر تو افتاده همه بهت حسودی می کنند. مگه نه؟

ماه دولت: عروسی کدومه آقا جون. دیگه رسم و رسوم جواب نمیده. این روزا دخترا راه شوهر پیدا کردن رو یاد

گرفتن

میرزا صغیر: شوهر جستن مگه راه داره؟

ماه دولت: آره آقا. ما ساده ایم که تخت نشستیم در گوشه ی این خونه و منتظریم که چراغ با غاطر خاکستری بیا

سراغمون

میرزا صغیر: راهش رو بگو بینم چیه تا خودم برم از نوک قله قاف هم که شده برات بیارمش.

ماه دولت: راه شوهر کردن فقط بیس فوک

میرزا صغیر: بیس فوک؟

ماه دولت :آره آقا.انواع واقسام شوهر توی بیس فوک وجود داره.پر مو .کم مو .سفید. سیاه .خال دار. بی خال.دراز.کوتاه.دماغ دراز.دماغ کوچیک.

میرزا صغیر: راست می گی.بیس فوک دیگه چیه؟

ماه دولت :یه چیزیه توی کامپیوتر

میرزا صغیر:کامپیوتر؟شوهری که توی دستگاه به عمل پیاد شوهر نیست.شوهر فقط باید از راه سستی و رسم و رسوم به دست پیاد.

ماه دولت:آقا جون توی این دور نمونه همه شوهرها اینجوری اند.دیگه رسم و رسوم جواب نمیده .

میرزا صغیر:یعنی منظور تو تقابل سنت با مدرنیته است؟

ماه دولت:آره آقا جون.شوهر داشتن مساوی با غرق شدن در دنیای مجازیه.بگو که شمام موافقی؟

میرزا صغیر:من آرزومه که تو شوهر کنی و من بچه ی تو رو بینم.آخه این شوهرها بچه شون نمی شه.

ماه دولت:میشه آقا جون.تنها راه رسیدن به شوهر همینه و والسلام.بچه شم نشد که نشد.همینکه اسمش شوهر باشه و باهاش بشه چشم صدیقه و اعظم رو در درآره ،کافیه.

میرزا صغیر:یعنی فقط شوهر توی این بیس فوک گیر میاد.

ماه دولت:هم زن هم شوهر

میرزا صغیر:بینم یه زن خونه دار و اهل زندگی توی بیس فوک گیر نمیاد؟

ماه دولت:پ چی آقا جون.انواعش هست.با ساپورت .بی ساپورت.مو مشکی.مو زرد.لاغر.توپل.خونه دار.بچه دار.

میرزا صغیر:زنیل و بردارو بیار.//از هوش می رود//

//موسیقی نواخته می شود.ماه دولت پارچه سفیدی به دو نفر از تماشاچیان می دهد که بالای سر پدر که حالا نشسته

است و عروسی در کنارش است می دهد.نوشته ایی را هم روی کاغذ به یکی دیگر از تماشاچیان می دهد که

خطبه عقد بخواند.خودش هم به اتفاق یکی دیگر از تماشاچیان بالای سر عروس و داماد خنچه می ساید//

عابد:دوشیزه محترمه آیا وکیلیم شما را به عقد دائم آقای میرزا صغیر شقشقانی از توابع جن بلاغ به مهریه یک عدد

زنیل و یک عدد سبد کالا در بیاورم؟

ماه دولت:عروس رفته گل بیاره//کل می زند//

عابد: دوشیزه محترمه آیا وکیلیم شما را به عقد دائم آقای میرزا صغیر شقشقانی از توابع جن بلاغ به مهریه یک عدد

زنیل و یک عدد سبد کالا در بیاورم

ماه دولت:عروس رفته -

میرزا صغیر:ای بابا بینم پشیمونش می کنی بگه نه.من به جاش می گم.بله.

است //

ماہ دولت: آقا... آقا چہ خبر تہ؟

میرزا صغیر: چیه؟ چیه؟ می خرم می خرم. بیس فوک می خرم.

ماہ دولت: می خری؟ آرہ؟

میرزا صغیر: آره. می خرم.

ماہ دولت: کجا می ری؟

میرزا صغیر: خر.

ماه دولت:خر؟؟؟!!؟؟؟؟

میرزا: خر رو بفروشم و برات کامپیوتر بخرم.

ماه دولت: تو حرف نداری آقا جون

// موسیقی فضا را پر می کند. میرزا را می بینیم که خر را می فروشد و لب تاب می خرد و به خانه می آورد. آن را به ماه دولت می دهد. ماه دولت لب تاب را روبرویش می گزارد و شروع به سرچ می کند. ناگهان پسری جوان در آن سوی صحنه وارد می شود. صحنه به دو نیم تقسیم می شود. یک سو ماه دولت و سوی دیگر پسر جوان. هر دو به مونیتور خویش خیره شده اند //

ماه دولت:عکس خودمو بزارم.آه آه به چی می خندی.نه خیر خبری نیست.فهمیدم یه عکس خارجی میزارم. حال اسم برای خودم بزار.آها.سوشیا ۶۴ اند زیبایی.آه آه.ماشالله این همه خاطر خواه.همشونم قصد ازدواج دارن.ایه.این یکم،خیلم،خوبه.بر دیا ۲۰۰۰

ماہ دولت: سلام

جوان: سلام. یو خوبی؟

ماہ دولت: آره یو خوبم.

جوان: سين جيم جيم پليز

ماہ دولت: سوشیا. ہیجده. جیم دال یو بوغ بوغ. حالا یو اهل کجایی؟

جوان: اهل دل. این عکس خودته

ماه دولت: یس. هم سایه اییم. منم تیرونی ام

جوان: یو چه کاره ایی؟

ماه دولت: الان توی مطبم هستم. یو پزشکم

جوان: چه جالب. منم آرشیوکتانم

ماه دولت: الهی شکر می دونستم خوب چیزی صید می کنم.

جوان: این ساپورت چقدر بهت میاد

ماه دولت: مرسی. مال شمام بهت میاد. چقدر ابروی هشتی به فیست میاد

جوان: نایس تو میت یو.

ماه دولت: اووه یس

جوان: قد- وزن -سن

ماه دولت: ۱۸۶-۵۰-۲۲ یو چی؟

جوان: ۱۹۹-۷۰-۲۵ خوشگل مو بلوند. چشم یشمی. یو چی

ماه دولت: چشمم رنگ ساپورت یشمیه. غروبها قهوه ایه

جوان: اووه یس. داف. شاسی. ببینم دوست داشتی الان پیشت بودم؟

ماه دولت: نه اگه الان پیشم بودی میرزا صغیر جرت می داد.

جوان: اووه یس. اگه پیشت بودم چیکار می کردی؟

ماه دولت: بهش فکر نکردم.

جوان: ولی من همش به اون فکر میکنم. ببینم تو توپول کی؟

ماه دولت: از توپول خوشت میاد

جوان: من عاشق توپولی تم. فقط تو...

ماه دولت: به نظرت من زشتم. اگه زشت باشم چی؟

جوان: نه. بینظیری. من احساس ازدواجم گرفته. تو گمشده ی منی. میخامت. آیا حالت می باشد. این اولین باره که قبل

من داره رنگ عشقش به خودش میگیرد. به جان مامانم راست می گم

ماه دولت: قلبم را پاره کردی ای شوالیه. تا حالا کجا بودی ای بی پدر و مادر. من شیفته ی این پاکی عشق هستم که

در ما به وجود آمده

جوان: می خواهم چشمانت را نقاشی کنم اما قلمی ندارم که رنگ چشمان تو باشد

ماه دولت: دل من با دل تو خورده گره، نکند ناز کنی باز کنی این دو گره. اشک در چشمانم کولاک کرده میخوام

ادامه شعر را بگویم اما زبانم قاسم است

جوان: دروغ که نمی گویی

ماه دولت: گویی بخورم اگه دروغ گفته باشم. اصلا همه پشگل های خرمان توی دهانم اگه دروغ بگویم. یو چی؟

جوان: من هم مثل تو ام. کاش یه کلنگ بود تا با آن کوه را برایت سولاخ می کردم تا شیرفهم شی که من فقط خودت

رو میخام نه پول بابات رو. اخلاق و نجابت منو فریفته ی خودت کرده. خانواده دار هم که هستی.

ماه دولت: حالا چیکار کنیم

جوان:مگه می شه به جز ازدواج کار دیگه ای کنیم.فردا بیا به این آدرس.تیرووووووو.....

//ماه دولت با شنیدن کلمه ازدواج جیغ می زند و از هوش می رود.میرزا وارد میدان می شود //

میرزا صغیر:چی شد چی شد.

ماه دولت:تموم شد.بلاخره شوهر جور شد.به خدا راست می گم.ای درد و بلات بزنه توی سرم بیس فوک.

میرزا:خدایا شکرت.دیگه نوبت خودمه بدش به من.//لب تاب را می گیرد واز صحنه خارج می شود //

ماه دولت:حالا چی بپوشم برای قرار با بردیا.

//موسیقی صحنه را پر می کند.ماه دولت مشغول ارایش کردن می شود . یک مانتوی تنگ می پوشد وکلاه گیس

برسر میگذارد وعینک آفتابی می زند و به سر قرار می رود.روی یک صندلی در پارک می نشیند و گلی قرمز در

دست دارد.جوانی با موهای فر و عینکی کائو چویی وارد صحنه می شود.آنها گل هایشان را به هم می دهند. پس

از لحظه ایی به تفاهم می رسند.ماه دولت کل عروسی میزند.سپس موسیقی عروسی جان می گیرد وماه دولت چادر

فید می پوشد و جوان هم با رقصندگان می رقصند.پس از مدتی موسیقی قطع می شود.حالا آنها در خانه یشان نشسته

اند //

جوان:کاررر؟من برم سرکار؟کدوم کار؟کو کار؟

ماه دولت:خودت گفتی آرشیتکتیاآابردیا.

جوان:مگه تو که گفتی دکتری دکتر بودی خانوم سوشیا جن بلاغی،بلوند قد بلند سفید پوست؟؟؟؟

ماه دولت:پس غذا چی بخوریم آقای ۱۹۹ سانتی متری.

جوان:چه می دونم

ماه دولت:من لباس میخام.

جوان:خیلی با خودت جهیزیه آوردی.حالا لباس و غذا هم ازم میخای؟

ماه دولت:تو چرا اینجوری شدی؟

جوان:ببینم توی بیس فوک با چند نفر دوس بودی قبل از ازدواج با من؟؟؟.چند نفر لایکت کرده بودن؟چندتا از

عکسات دست پسر اس؟

ماه دولت:من؟به خدا فقط تو بودی

جوان:چند هزار بار بهت می گم من از ساپورت بدم میاد.نپوش

ماه دولت:ولی تو خودت گفتی؟

جوان:چرا تو اینقدر چاقی؟

ماه دولت:خودت گفتی از توپولی دوست دارم.

جوان:شدی اندازه بشکه.کمتر بخور

ماه دولت://با لهجه محلی //جو خوردی یا آخوررت یاد هندوستان کرده؟فکر کردی نفهمیدم

جوان:چی رو؟

ماه دولت:بایکی دیگه توی بیس فوک دوس شدی.دیروز تعقیبت کردم و دیدم که با اون گیس بریده رفتی سر قرار.

جوان:من؟؟؟؟مگه چیه.اون فقط یه دوست مجازیه

ماه دولت:آقام راست میگفت که شوهری رو که توی بیس فوک به دست بیاری توی همون بیس فوکم از دستش

می دی

جوان:آره زندگی که با دروغ شروع بشه.همون بهتر که زود تر تموم بشه.به قول یارو گفتنی .یه پایان تلخ بهتر از یه

پایان تلخه

ماه دولت:آقا جون اصلا شوهر نخواستیم.گور بابای مدرنیته.نخواستیم که نخواستیم.طلاق.من طلاق می خوام

جوان:اتفاقا منم طلاق میخوام.

//موسیقی حزن انگیزی فضا را پر می کند.میرزا صغیر وارد میدان می شود//

میرزا صغیر:اینجوری بود که ماه دولت دوباره به روستا برگشت و ورِ دل آقاش به کشاورزی مشغول شد و پسر

کدخدا اومد سراغش و تمام املاکش رو به اسمش کرد.اما مهمترین نتیجه از این داستان می گیریم اینه که آقاجان

هیچ چیز جای رسم و رسوم و آیین رو نمیگیره.ضمنا شوهری که توی بیس فوک پیدا بشه به درد لای

جرزم نمی خوره.حالا اگه شما گفتید دیگه چه پیامی داشت این داستان

//از تماشاچیان می پرسد و هرکس چیزی می گوید.....

پژمان شاهوردی

نوروز ۱۳۹۲

بدون مجوز نویسنده غیر قابل اجراست. ۰۹۱۶۶۶۲۴۱۸۱